



مجمع‌التسلطی شورای عالی انقلاب فرهنگی
والشعبه تهران

سوره مبارکه



صدرا لله عليه وآله

استاد اخوت

مدرسه دانشجویی قرآن و عترت تابستان ۱۴۰۰

فهرست

- 3 ثواب قرائت سوره
- 4 پس زمینه‌های سوره و اهمیت پس زمینه‌ها در فهم سوره‌های مدنی
- 4 دین و دنیا و موضع‌گیری‌های انسان‌ها
- 9 مرور آیات با رویکرد ادبیات حاکم بر افراد مختلف و موضع‌گیری‌های آنها

در این بخش، فضای نزول سوره از جمله باورها و اعمال افراد و بطور کلی ادبیات حاکم بر جامعه نزول، از آیات سوره و با توجه به فضای مدنی آن استخراج می شود تا این بار مرور سوره با توجه به این فضا انجام شود.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

ثواب قرائت سوره

در ثواب قرائت این سوره گفته شده که: "هر کس بخواهد حال ما و دشمنان ما را بنگرد، سوره‌ی محمد(ص) را بخواند. آیه‌ای درباره‌ی ما و آیه‌ای درباره‌ی آنها هست."

نکته‌ی بسیار مهمی است و تقریباً می‌شود گفت که در بین سوابق روایاتی که از اهل بیت(ع) ذکر شده است این بیان استثنائی است. هر کسی بخواهد حال ما و دشمنان ما را بنگرد، یعنی بداند حال اهل بیت(ع) و پیامبر اعظم(ص) چگونه است و بخواهد حال دشمنان را ببیند و بداند حالت‌های اهل بیت(ع) چیست، این سوره را بخواند. خیلی جالب است. وقتی فرد این سوره را می‌خواند حال او باید شبیه پیامبر(ص) باشد. اگر حال او شبیه به پیامبر(ص) نبود، باید حال خود را شبیه پیامبر(ص) بکند. مجبور است در غیر این صورت شبیه به دشمنان می‌شود. نباید انسان شبیه به دشمنان شود. اگر فردی بخواهد بفهمد که حال او شبیه دشمن است یا شبیه پیامبر(ص)، سوره‌ی محمد(ص) را بخواند. مثل این است که این سوره، سوره‌ی میزان و شاقول قرآن است. برای اینکه معلوم کند چه کسانی محمدی خو و محمدی رفتار و محمدی باور هستند! این نکته، نکته‌ی بسیار عجیبی است. در بین سوره‌ها، برای شناخت حال و هوای مؤمنانه سوره‌ی محمد شاخص است. اگر فردی گفت: یک سوره شاخص در قرآن می‌خواهم که خودم را میزان کنم، بینم با پیامبر(ص) هستم یا نیستم. جواب او این است که لطفاً سوره‌ی مبارکه‌ی محمد(ص) را بخوانید.

سپس می‌فرمایند: "هر کسی سوره‌ی محمد(ص) را بخواند، هرگز شک و تردید در دین به خود راه نمی‌دهد."

این موارد بسیار مهم هستند. ثواب قرائت‌ها بسیار عجیب هستند. همیشه انسان ثواب قرائت‌ها را یک شکل دیگر تصور می‌کند، اما در اینجا می‌گوید: هرگز شک و تردید در دین به خود راه نمی‌دهد. همچنین: "هرگز خداوند او را به فقر در دین مبتلا نمی‌کند".

معلوم می‌شود که یک مشکلی که انسان‌ها دارند، "فقر در دین" است. ما یک چیزی به نام فقر در دین داریم. فقر در مادیات داریم، فقر در دین هم داریم.

"و هرگز ترسی از سلطانی در فرد نباشد." معلوم می‌شود که یک چیزی داریم به نام ترس از کسانی که بر عالم سیطره دارند، استکبار هستند، انواع استکبارهایی که هستند. "ترسی از سلطان نخواهد داشت و همواره تا آخر عمرش از شرک و کفر محفوظ و در امان خواهد بود و هنگامی که می‌میرد خداوند هزار فرشته را مأمور می‌کند که بر قبر او نماز بخوانند و ثواب نمازهای آنها از آن او است." یک زمان می‌گویند که شما نماز بخوانید، ثوابت بالا است. مثلاً نمازی که می‌خوانم و ثواب آن اگر ثواب هزار نماز داشته باشد، نماز من ثواب هزار نماز دارد، اما ممکن است اصل آن نماز خیلی وزن نداشته باشد. اما اینجا می‌گوید که ملائکه نماز می‌خوانند و ثواب نمازهای ملائکه از آن اوست. خیلی جالب است. البته معلوم می‌شود که ملائکه‌ی او، ملائکه‌ی خاصی هستند. "هزار فرشته همچنان با او هستند تا عرصه‌ی محشر در محل امن و امانی او را متوقف کنند."

هر کسی بگوید: می‌خواهم در این دوره، از قبر تا محشر یک وضعیت خوبی داشته باشم، محافظ‌های خوبی داشته باشم. می‌گویم: سوره‌ی مبارکه‌ی محمد(ص) را بخوانید پیوسته در امان خدا و محمد(ص) است.

این هم روایت بسیار عجیب و جالبی است. ان شاءالله همه‌ی آنچه در این روایت فرمودند، برای ما صادق باشد. یک روایت دیگر هم هست: "کسی که سوره‌ی محمد(ص) را تلاوت کند بر خدا حق است که او را از نهرهای بهشت سیراب سازد".

این قاعده‌ی ثواب سوره‌ها است: **ثواب هر سوره‌ای بهشتی است که در آن سوره گفته شده و ثواب آن نرفتن به جهنمی است که در آن سوره گفته شده است.** در حقیقت فرد در آن جهنم نمی‌رود. این قاعده را می‌توانیم برای همه‌ی سوره‌ها مطرح کنیم. ثواب هر سوره‌ای ثواب دستیابی به بهشت آن سوره و نرفتن به جهنم آن سوره است. بهشت این سوره چیست؟ نهرهای بهشتی در این سوره ذکر شده است.

پس زمینه‌های سوره و اهمیت پس زمینه‌ها در فهم سوره‌های مدنی

این جلسه راجع به پس زمینه‌های سوره صحبت میشود. خود پس زمینه‌های سوره یک داستانی دارد که کتاب تدبر دو پس زمینه‌های سوره را مطرح می‌کند. در سوره‌های مدنی پس زمینه‌ها بسیار اهمیت پیدا می‌کند. اگر شما پس زمینه سوره را به نوعی متوجه نشوید ممکن است کل سوره را خیلی متوجه نشوید یا یک سری مطالب مهم آن از دست شما در برود.

این پس زمینه‌ها باید متکی به خود آیات سوره باشد. حتماً به این صورت است. اینگونه نیست که بگویید: من پس زمینه در آوردم باید حتماً یک دلالت‌های واضحی در آن باشد. ممکن است یک نفر بگوید: با محکم سوره چه فرقی دارد؟

این موارد، پس زمینه است:

- فضای جامعه را نشان می‌دهد.
 - التهاباتی که در جامعه بوده است معلوم می‌شود.
 - افکاری که در آن جامعه بوده است، این سوره چه افکاری را با چه نشانه‌گذاری مشخص می‌کند. خوب و بد آن چیست.
- اینها پس زمینه‌ها می‌شود. پس زمینه سوره را یک شرحی بدهم و یک سری گزاره‌هایی بگویم. سپس شما در آیات، استنادات آن را پیدا کنید.

دین و دنیا و موضع‌گیری‌های انسان‌ها

در زندگی انسان:

- موضع اول، برخی می‌گویند انسان باید تا آنجا که می‌تواند همین چهار روز دنیا را خوش زندگی کند. این حرف، یک سری خوبی‌ها و یک سری بدی‌هایی دارد. خوبی آن این است که حرف، حرف درستی است. خوب نیست انسان هر روز مریض باشد، هر روز گرفتار باشد، هر روز فقیر باشد. این افراد ضد و کاملاً مخالف فقر مادی و همچنین انواع ضعف، ضعف‌های جسمانی و غیر جسمانی هستند. سعی می‌کنند برای خود زندگی خوشی را ترتیب دهند. فقط بدی آن این است که این خوش بودن را به این دلیل که در دنیا ممکن است نتوانند برای بقیه تأمین کنند، فقط این دایره را برای خودشان می‌بینند. معمولاً هم این افراد، البته نه همه، خوشی را در محدوده‌ی خودشان تعریف

می‌کنند. به شهرهای دیگر، مردم دیگر، جاهای دیگر کاری ندارند. می‌گویند: ما خودمان باید گلیم خودمان را بیرون بکشیم. این هم یک فکری است. به هر حال اینها فکری هستند که در جامعه وجود دارد و بر این اساس، موضع‌گیری افراد را مشخص می‌کند. اینها افکاری هستند که باعث موضع‌گیری در زندگی می‌شوند. مثلاً اگر فردی با این سبک فکری باشد و یک نفر به او بگوید: یک مقدار زندگی را به خود سخت‌تر بگیر، امکانات زندگی کمتر باشد، اما به دیگران هم برسد، مگر نمی‌گویید خوشی خوب است، پس این خوشی را برای دیگران هم بیسند. می‌گوید: خیر، من وظیفه‌ای در قبال دیگران ندارم، من وظیفه دارم فقط به خودم فکر کنم.

- این افراد خوشی را در محدوده‌ی خودشان تعیین می‌کنند.
- ضد فقر هستند، ضد ضعف هستند. اما ضد فقری که مربوط به خودشان است، ضد ضعفی که مربوط به خودشان است.
- معمولاً افکار و موضع‌گیری آنها به این گونه است که اگر عواملی باعث شد که زندگی آنها از خوشی و رونق بیفتد با آن مخالف هستند. موضع‌گیری آنها مخالفت با عامل‌های برهم زدن خوشی‌ها است. به همین دلیل آنها خیلی از فقر و فقیر شدن می‌ترسند. قبل از اینکه اصلاً فقیر بشوند، فقیر هستند. یعنی در یک زندگی فقیرانه‌ای زندگی می‌کنند. چقدر زحمت می‌کشند، به خودشان نداری می‌دهند، تا یک زمان دارا شوند.
- قبل از اینکه دشمن به آنها بزند، ذلیل هستند. به خاطر اینکه می‌ترسند یک وقت دشمن آنها را بزند. ادبیات آنها ادبیات ترس است. ادبیات ترس بر آنها حاکم است، که دلیل هم دارد. به هر حال دلیل آن مشخص است. این که می‌ترسد فقیر شود. ادبیات آنها، ادبیات ترس و ادبیات سازش با زورگوها است.
- شجاعت ندارند، زیرا می‌ترسند خوشی آنها گرفته شود. جالبی دنیا اینگونه است که به سمت دنیا می‌روید پس می‌کشد! افاده می‌آید، بعد ناز می‌کند، به قدری جلوه می‌کند، آخر هم دست انسان خیلی به آن نمی‌رسد. یک مقداری برای یک مدت کوتاهی به آنها می‌دهد. این موارد برای گروه اول بود.
- موضع دوم، زندگی انسان مجموعه‌ای از خوشی‌ها و ناخوشی‌ها است. بعضی‌ها خوشی و ناخوشی را دنیوی می‌گیرند. بعضی‌ها، خوشی و ناخوشی را رنگ دینی می‌زنند. معتقد هستند که انسان باید تا آنجایی که می‌تواند و البته با رعایت اخلاق و انجام فرایض، خوش زندگی کند. آنها به ظاهر جالب هستند.
- این افراد کاملاً مخالف فقر مادی و انواع ضعف‌ها هستند با این تفاوت که در زندگی قائل به نوعی دینداری نرم، نه سخت، هستند. یک دینداری که مسالمت‌آمیز باشد. مثلاً کشور ایران یک کشوری مثل سوئد باشد، اما همه نماز هم بخوانند، اخلاق اسلامی هم داشته باشند. اتفاقاً حرف آنها بسیار جالب است، رنگ دینی دارد.
- تفاوت آنها این است که ادبیات آنها، ادبیات دین است، اما منهای جهاد، منهای تهاجم بر علیه مستکبر است. تفاوت آنها با موضع قبلی این است که روکش دینداری را حتماً دارند. موضع‌گیری آنها اینگونه است که دین را عامل احیای دنیا و البته آخرت می‌دانند.
- اعتقاد دارند اگر دین نتواند چنین سطحی را کار کند دین نیست. نتواند دنیای انسان را آباد کند دین نیست.

- حتماً دین آنها باید بتواند دنیای انسان را احیاء کند. به همین دلیل اگر حتماً آنها به یک جایی بیفتند که باید جهاد کنند و دنیای آنها خراب می‌شود، جهاد را می‌زنند. زیرا می‌گویند اینجا جهاد منافات با دینداری می‌شود. حتی در سطح علمای بزرگ، بزرگ که می‌گویم منظور مثلاً همین‌هایی که فکر می‌کنند بزرگ هستند، چنین فکری دارند؛ می‌گویند که دین عامل است، سخنرانی دارند، مطلب دارند، اصلاً راجع به این گفتگو دارند. به همین دلیل وقتی یک مرتبه به جهاد می‌رسند پای آنها سست می‌شود. زیرا نمی‌توانند این دو را با هم جمع کنند. می‌گویند: چه شد؟ دین بنا بود دنیا را احیاء کند. این هم موضع گروه دوم بود.
- موضع سوم، این است که برخی خوشی را فقط خوشی‌های دینی می‌دانند و معتقد هستند که انسان تنها در پناه خدا و دینداری خوش است.
 - این افراد کاملاً مخالف فقر هستند، اما نه فقر مادی، بلکه فقر دین. نه اینکه از فقر مادی استقبال کنند، خیر، اینگونه نیست. اما فقر را فقری که انسان را از پای در می‌آورد، فقر واقعی را فقر دین می‌دانند و ضعف را، ضعف ارتباط با خدا می‌شمارند.
 - آنها فقط به دینداری فکر می‌کنند و می‌دانند اگر دین حاکم شود همه‌ی خوبی‌ها و رحمت‌ها جاری می‌شود و اگر نشود در دنیا همه‌ی خوبی‌ها هم باشد، هیچ ارزشی ندارد؛ همه‌ی راحتی‌ها و تنعمات باشد ارزشی ندارد. دلیل آن هم این است که معلوم است این دنیا کوتاه است، مگر عمر آن چه قدر است؟! دنیا، دنیای گذر است.
 - ادبیات آنها، ادبیات شجاعت است، ادبیات جهاد است. بچه‌ی دوازده ساله یا هشت ساله، قاسم(ع) می‌شود، عبدالله(ع) می‌شود، علی اکبر(ع) می‌شود. ادبیات آنها، ادبیات جهاد و شهادت و از خودگذشتگی است. فرقی نمی‌کند چقدر عمر می‌کنند؛ بیست سال عمر می‌کنند؛ سی سال عمر می‌کنند؛ مهم این است که با خدا باشند، هر چقدر که می‌شود! محیای آنها با خدا باشد، ممت آنها هم با خدا باشد. ادبیات آنها به این شکل است.
 - موضع‌گیری آنها این است که دین را عامل احیاء انسان می‌دانند، اما انسان وقتی حیات پیدا می‌کند، چه در دنیا، چه در آخرت فرقی دیگر نمی‌کند، همین الان او را به آخرت ببرند. همین الان او را هر جایی که هست ببرند، یعنی محل استقرار فرد فرقی نمی‌کند. هر جایی می‌خواهد باشد. انسان، انسان باشد هر جایی می‌خواهد باشد. فرد با خدا باشد هر جایی می‌خواهد باشد هر گونه می‌خواهد باشد. اینها ادبیاتی هستند که در حکومت افراد خوب اتفاق می‌افتد.
- با آنهايي که وحشی و مریض و مختل شدند کاری نداریم. آنها کفاری می‌شوند که پشت آنها یکسری افرادی هستند که شیطان هستند. ما کاری به القانات شیطانی در زندگی انسان نداریم. شیطان مانع خوشی است، ضد خوشی است. اما این ضد خوشی واقعی است. اتفاقاً خیلی وقت‌ها خوشی دنیایی را کامل مهیا می‌کند. خیلی‌ها می‌گویند: ما فلان کشور می‌رویم، راحت هستیم. خانه‌ی راحت، زن و بچه، راحت راحت، همه چیز مهیا است. این، خوشی واقعی در دنیا نیست. اصلاً خوشی واقعی، دنیا نیست. آن چیزی که فرد می‌بیند بعد از یک مدتی هر جا هم که باشد حالش گرفته است، پوچ است، آن معنویت را ندارد. انسان بدون معنویت هیچ است. انسان را خالی از معنویت می‌کند. دنیای یک عده‌ای در این است که دنیای دیگران را بگیرند، دیگر اینجا بعضی‌ها ندار و فقیر می‌شود و بعضی‌ها دارا می‌شوند.

پس:

- اولی که ادبیات ترس است. سازش با زورگوها و آنها به تدریج با دین و دینداری مقابله می کنند. اما باز هم بستگی دارد. اگر به نحوی باشد که دنیای آنها هماهنگ باشد، ضرری نکنند، همه‌ی آنها در صحنه هستند. وقتی ضرر می کنند، یکی یکی خود را عقب می کشند . خیلی آنها جالب هستند .
- ظاهر و سیمای گروه بعدی، بسیار دینی است و خودشان را در قالب رهبران گروه اول هم حساب می کنند. احساس می کنند که اصلاً مردم را به دین و دینداری تشویق می کنند و می خواهند برای زندگی انسان یک ظاهر مذهبی و یک ظاهر اخلاقی ایجاد کنند. مدارس خیلی شیک و جالب هم دارند. در مدرسه‌ها ادب می آموزند، اخلاق می آموزند. نه اینکه بگوییم بد است، اما خیلی راحت فریب دشمن را می خورند. نماز هم می خوانند. البته بعضی وقت‌ها هم نماز را ترک می کنند، بستگی دارد .
- گروه سوم، گروهی هستند که ممکن است در این افراد، افراد بی بصیرت هم باشد. در همین گروه سوم هم فرد می داند که باید به خدا متصل باشد، اما راه آن را نمی داند. ادبیات آنها، ادبیات جهاد و شهادت و از خودگذشتگی است، اما می شود در این گروه هم افراد نپخته و نسنجیده باشند. انسان نمی داند در این گروه اگر نسنجیده باشند به چه کسی باید پناه ببرند؟!

پس زمینه‌های سوره محمد من متکی آیات سوره

در زندگی انسان شیطان مانع خوشی اوست. ضد خوشی
واقعی اوست. انسان را خالی از معنویت می‌کند و ...

زندگی انسان مجموعه‌ای از خوشی‌ها و ناخوشی‌ها

برخی خوشی را خوشی‌ها دنیوی می‌گیرند و معتقدند که
انسان باید تا آنجایی که می‌تواند خوشی زندگی کند.
این افراد کاملاً مخالف فقر مادی. انواع ضعف هستند. نوعاً این
افراد خوشی را در محدوده خودشان تعریف می‌کنند.

ادبیات ترس و ادبیات سازش با زورگوها و به تدریج
مقابله‌کنندگان با دین و دینداری

برخی خوشی را خوشی‌ها رنگ دینی می‌زنند و معتقدند که
انسان باید تا آنجایی که می‌تواند خوشی زندگی کند و البته با
رعایت اخلاق و انجام فرائض.
این افراد کاملاً مخالف فقر مادی. انواع ضعف هستند. با این
تفاوت که در زندگی قائل به نوعی دینداری نرم هستند.
دینداری که مسالمت‌آمیز باشد.

ادبیات دین ولی منمای جماد و منمای تهاجم بر علیه
مستکبران

برخی خوشی را فقط خوشی‌های دینی می‌دانند و معتقدند که
انسان تنها در پناه خدا و دینداری خوش است.
این افراد کاملاً مخالف فقرند اما نه فقر مادی بلکه فقر دین. نه
اینکه از فقر مادی استقبال کنند. ولی فقر واقعی را فقر دین
می‌دانند و ضعف را ضعف ارتباط با خدا می‌دانند. به جز به
دینداری فکر نمی‌کنند و می‌دانند اگر دین حاکم بشود همه
کوبن‌ها و رحمت‌ها جاری می‌شود و اگر نباشد اگر همه
راحتی‌ها و تنعمات باشد ارزشی ندارد.

ادبیات ادبیات جماد و شهادت و از خودگذشتگی

افتکاری هستند
که باعث
موضعگیری در
زندگی می‌شود

موضعگیری
مخالفت با
عوامل‌های بر هم
زدن خوشی‌ها

موضعگیری
دین را عامل
احیای دنیا و
البته آخرت
می‌دانند.

موضعگیری
دین را عامل
احیای انسان
می‌دانند.

مرور آیات با رویکرد ادبیات حاکم بر افراد مختلف و موضع گیری های آنها

یک بار آیات سوره را بخوانیم، این سه گروه را می بینیم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ أَضَلَّ أَعْمَالَهُمْ (۱)

آنهايي هستند که در مقابل پیامبر(ص) و منویات پیامبر(ص) می ایستند، زیرا احساس می کنند که پیامبر(ص) تندرو است. دلیل آن را هم در آیه ی چهارم ذکر می کند:

فَإِذَا لَقِيْتُمْ الَّذِينَ كَفَرُوا فَصَرْبَ الرِّقَابِ؛ سیمایی که از پیامبر(ص) نشان می دهد، یک سیمای کاملاً فعال و مجاهدانه است. پس آنها بر نمی تابند. فکر می کنند اگر درگیر شوند، خوشی های زندگی آنها از بین می رود. اگر فردی در گروه اول باشد، وقتی یک رهبر دینی بیاید، اگر آنها احساس کنند که او می خواهد با دشمن بجنگد، او را کنار می زنند با او دشمنی می کنند. **صَدُّوا عَنْ سَبِيلِ** می کنند. نمی گذارند کاری انجام شود، زیرا تهور ندارند. اجازه ی انجام یکسری کارها را نمی دهند. زیرا ممکن است وقتی درگیر خیلی از کارها می شوید، آسیب ببینید. آنها نمی توانند، دل این آسیب دیدن را ندارند. **صَدُّوا عَنْ سَبِيلِ** می کنند. دلیل آن این است که کمال را دنیا گرفته است. به این کمال که بخواهد خدشه وارد شود، حال آنها بد می شود. **أَضَلَّ أَعْمَالَهُمْ (۱)**؛ البته آنها **أَضَلَّ أَعْمَالَ** هستند. یعنی نمی دانند کدام عمل آنها درست است، کدام عمل آنها نادرست است. اعمال آنها بن بست است. به آیات بعدی برویم:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ تَصْرَفُوا لِلَّهِ يُنْصِرْكُمْ وَيُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ (۷)

انتظار این است که انسان ها در ساختار نصرت دین خدا بیفتند. اما، جالبی آن این است که یکی از اتفاقاتی که در این سوره می افتد توسط آدم های مؤمن می افتد:

ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَرِهُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأَحْبَطَ أَعْمَالَهُمْ (۹)

احساس می کنند آن چه خدا نازل کرده است، از جهادی که بلند شوید، بروید بجنگید، هجرت کنید، با دشمن مقابله کنید، زندگی آنها را به هم می زند. ناخوش هستند. **كَرِهُوا**، ناخوش. خوش و ناخوش. **طَوَّعَ**، خوش. **كَرِهَ**، ناخوش. **بِأَنَّهُمْ كَرِهُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأَحْبَطَ أَعْمَالَهُمْ**؛ یک عده هستند نسبت به آن چه خدا می فرستد، یعنی آیه ی جهاد، آیه ی قتال، آیه ی مقابله، عدم سازش، خط چین کردن با مشرکین، برائت از مشرکین، نسبت به آنها **كَرِهُوا**. می گویند: دوباره شروع شد. داشتیم زندگی می کردیم، داشتیم با آنها معامله می کردیم، داشتیم تجارت می کردیم. الان دیگر آنها با ما خرید و فروش نمی کنند. الان دیگر زن و بچه ی ما بدبخت شدند. الان دیگر اوضاع ما بد شده است.

آیه ی ده چقدر جالب است: ای کسانی که اینگونه فکر می کنید، در زمین بگردید، انسان های قبل از خودتان را ببینید. سراغ قبل تر از خودتان بروید و ببینید. مثلاً بگویید: انسان های پنجاه سال قبل از ما کجا هستند. ببینید کسی را می توانید پیدا کنید یا نمی توانید پیدا کنید. آنها مرده اند. در هر شهری، در هر جایی بروید، **دَمَّرَ** شده اند. **دَمَّرَ** شده اند یعنی به اجبار مرده اند. منظور از اینکه می گوییم، دمار از روزگار آنها درآمده است، این است که

چیزی از آنها باقی نمانده است. ببینید که پنجاه سال بعد شما هم به همین صورت هستید. اصلاً چیزی از شما باقی نمی ماند، اثری از آثار شما باقی نمی ماند. چرا اینگونه فکر می کنید؟ چرا خوشی را معادل بودن در دنیا می دانید؟ ببینید هیچ کدام از انسان های قبل از شما نیستند. معیار خوشی و ناخوشی را بردارید، دنیا نیست. اگر بنا بود دنیا معیار خوشی باشد، یک نفر از گذشتگان که سعی بلیغی برای این کار داشتند باید در دنیا باشند، حتی یک نفر از آنها هم نیستند. خلاصه این گونه است که:

ذَٰلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ مَوْلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَأَنَّ الْكَافِرِينَ لَا مَوْلَى لَهُمْ (۱۱)

مؤمن کسی است که دلش به ولایت خدا خوش است و اگر کسی خدایی نداشته باشد که به ولایت او خوش باشد، چیزی ندارد. آیه ی دوازده بسیار جالب است:

إِنَّ اللَّهَ يَدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ؛ این فرد را مقابل می کند با کسی که: الَّذِينَ كَفَرُوا است. يَتَمَتَّعُونَ

وَيَأْكُلُونَ كَمَا تَأْكُلُ الْأَنْعَامُ؛ زندگی خود را با کسی که زندگی خوبی را دارد مقایسه نکند. نهایت یک زندگی خوب در این منطق یک چراگاه خیلی

فربه، خیلی عالی است. يَتَمَتَّعُونَ وَيَأْكُلُونَ كَمَا تَأْكُلُ الْأَنْعَامُ؛ اما در درون، وَالنَّارُ مَثْوَى لَهُمْ (۱۲). این، انسان است. باید تعاریف خود را از انسانیت

عوض کنید. شما نمی توانید خوشی ها را دنیا بگذارید، زیرا نهایت خوشی که به یک انسان می خواهد بدهد یک چراگاه خیلی خوب است. اگر مثلاً

یک منطقه محروم را آباد کردید و برای آنها آب بردید؛ نان بردید؛ فضای سبز درست کردید و معیار خوبی و معیار زندگی را آن فضای سبز داشتن

گذاشتید؛ معیار را زندگی آرام داشتن؛ آرامش داشتن، دغدغه نداشتن گذاشتید، آن فرد سی یا چهل سال دیگر عمر می کند، یا شاید بعضی از آنها

هفتاد یا هشتاد سال عمر می کنند و می میرند، تمام می شود. آن فرد مثل چهارپایانی است که زندگی او تمام می شود. اگر نتوانید او را به خدا وصل

کنید این زندگی به چه درد می خورد؟! این پارک، این خانه ی آرام، آرامش به چه درد می خورد؟! چنانچه خیلی ها رفتند و خیلی جاها را آباد کردند و

آنجا را محلی برای ماهواره قرار دادند، محل فساد کردند. نمی گویم آبادانی بد است. زندگی دنیا، اگر زندگی دنیا شود، زندگی فساد می شود. باید

حتماً مبنای خوشی خود را آخرت، دینداری بگذارید. بدون دینداری، بدون خدا خوشی نمی آید. اگر اینگونه حساب کردید، حالا سختی باشد یا راحتی

باشد، در هر صورت خدا هست. خدا در سختی ها هست، در راحتی ها هم هست. مگر نمی خواستید مردم در مسجد بیایند؟ مسجد در سختی هست

مسجد در راحتی هم هست. سعی کنید مردم با خدا مرتبط باشند. سعی کنید پیامبر (ص) گونه مردم را هدایت کنید، نه پادشاه گونه! پیامبران و رسل

آمدند، می توانستند پادشاهی کنند، پادشاهی نکردند. انذار دادند، بشارت دادند. دین انسان ها را درست کردند. دنیای آنها خراب شد که شد! بعضی ها

می گویند: این حرف ها را نمی شود برای عوام زد. چرا نمی شود برای عوام زد؟ چرا نمی توانید به عوام بگویید که به هر حال آنها هفتاد، هشتاد سال

عمر دارند، باید در این عمر یک اتصالی با خدا داشته باشند. چرا باید مردم را به دلیل اینکه این حرف ها را قبول نمی کنند، دنیا طلب بار آورد؟ دلیلی

ندارد. باید انسان ها به سمتی بروند که برای دین خود کاری انجام دهند، برای آخرت خود کاری انجام دهند. در غیر این صورت زندگی آنها به

زندگی چهارپایان تبدیل می شود. شما که نمی خواهید یک حکومتی داشته باشید که چهارپایان را تحویل مردم بدهید. مدرسه هایی که چهارپایان

تحويل دهند و بلد باشند چهارپاسازی کنند و زندگی‌هایی را عنوان بدهند که چراگاه انسان‌ها باشد. شما که نمی‌خواهید اینگونه باشد. آیه‌ی سیزده ببینید:

وَكَايِنَ مِنْ قَرْيَةٍ هِيَ أَشَدُّ قُوَّةً مِنْ قَرْيَتِكَ؛ هم آب و هوای آن بهتر بود، هم امکانات آن بهتر بود، همه چیز آن بهتر بود. **فَلَا نَاصِرَ لَهُمْ؛** بروید و ببینید. اینها پس زمینه می‌شود. وقتی پس زمینه را نگاه می‌کنید تازه آیات فهم می‌شود. معلوم می‌شود منظور این آیه ما هستیم. **كَايِنَ مِنْ قَرْيَةٍ؛** یعنی ما باید برویم نگاه کنیم، برویم قریه‌ها را نگاه کنیم. به قدری در گوش ما خوانند که مراقب باشید از دینداری حرف نزنید که یک وقت به یک نفر بر می‌خورد. خیر، باید از دینداری حرف زد؛ باید مردم را به دینداری دعوت کرد؛ باید گفت: این مدت عمر کوتاه است. نمی‌توانید روی این مدت عمر حساب کنید. باید با خدا ارتباط داشته باشید. باید ارتباط با خدا را برای انسان‌ها تسهیل کرد. آموزش و پرورش یعنی تسهیل ارتباط با خدا، نه اینکه آموزش اطلاعات. فرد باید دینداری را یاد بگیرد، اصلاً در آموزش و پرورش محور باید دین باشد. اما آنها از غرب یاد گرفتند که نباید آموزش‌ها جهت‌دار باشد. جهت دار یعنی چه؟ یعنی نباید دین به انسان‌ها گفته شود. نکند تفکر که به او یاد می‌دهید، به او جهت بدهید، دین به او بدهید! مگر می‌توانید جهت ندهید؟! بعضی‌ها طوطی‌وار این حرف‌ها را در می‌آورند؛ می‌روند تفکر درس می‌دهند؛ تفکرهای بی‌جهت. جهت دین نداشته باشد. مراقب باشید تفکری که آموزش می‌دهید. جزء پروتکل آنها این است که تفکر نباید جهت‌دار باشد. اینها ارزش‌هایی هستند که خود فرد باید اقتباس کند. خیر، شما باید آموزش بدهید. اصلاً بدون این، زندگی معنا ندارد. بدون این جهنم است. یعنی شما جهنم را به او یاد می‌دهید. شما دارید او را چهارپاسازی می‌کنید. آموزش‌های دنیای امروزی یعنی این. افتخار بعضی‌ها به این است که فلان کشور خیلی کشور خوبی است. بله، خیلی کشور خوبی است، برای چهارپاهای خیلی خوب.

مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وَعِدَ الْمُتَّقُونَ فِيهَا أَنْهَارٌ

تصور می‌کنید فردی که متقی می‌شود، یعنی خوش نیست و تصور می‌کنید که وعده‌ی او سر خرمن است؟ خیر، او ایمان که داشته باشد، دین که داشته باشد، یک **آنهار** دارد،

مِنْ مَاءٍ غَيْرِ آسِنٍ دارد که **آسین** به آن نمی‌خورد. یعنی خاصیت حقیقت این است که فرد را احیاء می‌کند. فرق نمی‌کند در دنیا باشد یا آخرت، آخرت یعنی قیام .

مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وَعِدَ

مَثَلُ الْجَنَّةِ اینگونه است. این آیات را که تا آخر بخوانید، با یک مؤمن حقیقی رفت و برگشت می‌کند، یک مؤمن با فرهنگ دین و دینداری خیلی قوی که البته وسط آن هم بعضی وقت‌ها انسان‌هایی که با بصیرت نیستند، خودشان را نشان می‌دهند.

وَمِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ حَتَّى إِذَا خَرَجُوا مِنْ عِنْدِكَ قَالُوا لِلَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ مَاذَا قَالَ أَنْفَا

گروهی از آنان به سخنان پیامبر(ص) گوش فرا می‌دهند. در مسجد می‌نشینند، قرآن را می‌شنوند، حرف را می‌شنوند، پای سخنرانی می‌نشینند و حرف‌های خداگونه‌ی پیامبر(ص) را می‌شنوند، حرف‌های وحی پیامبر(ص) را می‌شنوند.

حَتَّى إِذَا خَرَجُوا مِنْ عِنْدِكَ

اما هنگامی که از نزد پیامبر (ص) خارج می‌شوند،

قَالُوا لِلَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ

به کسانی که علم دارند چه می‌گویند؟ از روی استهزاء می‌گویند: این مرد الان چه گفت؟

مَاذَا قَالَ أَنفًا

می‌خواهند بگویند که حرف دقیقه‌ی قبل این مرد با دقیقه‌ی بعد آن دوتا است. الان یک چیزی می‌گوید، معلوم نیست یکدفعه فردا ما را دعوت به جهاد کند. زیرا به وحی وصل است. فردا که می‌رویم معلوم نیست. می‌گوییم: حضرت پیامبر ما دیشب نزد تو در مسجد بودیم. می‌گوید: آن زمان وحی نیامد، الان آمده که بلند شویم، برویم جنگ، **انفًا**. می‌گویند: **انفًا** یعنی چه؟ می‌گوییم: یعنی چه؟ می‌گوید: الان. تا این حد سریع تغییر می‌کند، **انفًا** یعنی این. یکدفعه یک چیزی به ما می‌گوید. یکدفعه می‌گوید: بلند شوید به جنگ بروید. یکدفعه می‌گوید: فلان کار را انجام دهید. یک مسئولیتی گردن ما می‌اندازد. نمی‌شود روی او حساب کرد. نمی‌شود روی فکرهای او خانه ساخت. مثلاً ما بگوییم: برویم در ویلای خود خوش باشیم. خیر، نمی‌شود اصلاً با او زندگی کرد. همین که رفتیم خانه ساختیم، می‌گوید: خانه‌ی خود را رها کنید. حتی ممکن است خانه‌ی نیمه کاره باشد، بگوید: رها کنید، به جهاد بروید. اسم این **انفًا** است. نمی‌گذارد ما دنیا را درست کنیم. بله، نمی‌گذارد دنیا را درست کنید. واقعاً اگر ما با چنین پیامبری بودیم، می‌توانستیم زندگی کنیم؟ یک پیامبری که یکمرتبه دستور جهاد بدهد و بگوید که هرچه دارید رها کنید، به جهاد بروید. می‌شود؟! مگر اینکه انسان برای دین و دینداری خوش باشد. با خدا خوش باشد، نه با **دُنْیَا**. خوشی را معادل **دُنْیَا** تعریف نکند. اگر خوشی را با دنیا تعریف کند، پیامبر (ص) وقتی می‌گوید: **دُنْیَا** را رها کنید، یعنی او را از خوشی می‌گیرد. شما باید از اول تعریف کنید که **دُنْیَا** خوشی نیست که اگر بنا شد از **دُنْیَا** دل بکنید به این معنا نباشد که از خوشی می‌کنید.

قَالَ أَنفًا أُولَئِكَ الَّذِينَ طَبَعَ اللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ وَاتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ

خدا نمی‌خواهد انسان‌های بد را بگوید. یکسری افرادی هستند که اتفاقاً آنها اعتقاد به نماز، به اخلاق دارند. اما می‌گویند: باید کاری کنید جامعه تثبیت شود. نمی‌شود که من دو یا سه سال در این محل زندگی کنم، هنوز خانه نگرفتم، می‌گویید: بلند شوید، بروید فلان کار را انجام دهید.

وَالَّذِينَ اهْتَدَوْا زَادَهُمْ هُدًى وَآتَاهُمْ تَقْوَاهُمْ (۱۷)

اما آنهایی که با خدا معامله می‌کنند. بحث آنها خدا می‌شود. از همه‌ی دوستانی که در این جمع هستند خواهش می‌کنم، من کاری به بقیه ندارم، ما به خودمان کار داریم. خودم را کار دارم، کاری به کسی ندارم. آیا با خدا خوش هستیم؟ آیا هر جا هستیم با خدا هستیم؟ آیا خوشی ما با خدا است که اگر یک زمانی در بستر بیماری بودیم، یک زمانی ندار بودیم، یک زمانی جایی بودیم، مأموریتی بودیم، این خوشی برای ما تثبیت شود، بماند، یا خیر، خدا نیست، خوشی را از چیزهای دیگر کسب می‌کنیم .

وَالَّذِينَ اهْتَدَوْا زَادَهُمْ هُدًى وَآتَاهُمْ تَقْوَاهُمْ (۱۷)

روح تقوا را به آنها می‌بخشد. حس تَقْوًا در فرد، آن نشاط ایجاد می‌کند، آن خوشی ایجاد می‌کند. در آیات بعدی که:

فَهَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا السَّاعَةَ أَنْ تَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً فَقَدْ جَاءَ أَشْرَاطُهَا فَأَنَّى لَهُمْ إِذَا جَاءَتْهُمْ ذِكْرَاهُمْ (۱۸)

شما که می‌دانید وضع الدُّنْيَا اینگونه است که یکمرتبه بگویند، بساط همه چیز را جمع کنند.

فَاعْلَمْ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاسْتَغْفِرْ لِذَنْبِكَ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مُتَقَلِّبَكُمْ وَمَثْوَاكُمْ (۱۹)

محور اتصال به خدا علم به لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ است و استغفار از ذَنْبِ برای خود و مُؤْمِنِينَ است. این محور اتصال، محور زندگی، محور الحَبَاءُ می‌شود.

آن چیزی می‌شود که انسان می‌تواند به آن دل ببندد و خوش باشد. فَاعْلَمْ؛ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ؛ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مُتَقَلِّبَكُمْ وَمَثْوَاكُمْ.

این تعبیر روایت بسیار جالب است. یکی از ما می‌گوید، یکی از دیگران می‌گوید. يَقُولُ الَّذِينَ آمَنُوا، کسانی که ایمان آورده‌اند، می‌گویند: چرا سوره‌ای

نازل نمی‌شود؟ اما هنگامی که سوره‌ی واضح و روشنی نازل می‌گردد... راجع به چه کسی می‌گوید؟

وَيَقُولُ الَّذِينَ آمَنُوا لَوْلَا نُزِّلَتْ سُورَةٌ

می‌گویند: ای کاش یک سوره نازل می‌شد، ای کاش یک دست‌آورد وحیانی به ما می‌آمد.

فَإِذَا أَنْزَلَتْ سُورَةٌ مُحْكَمَةٌ

یعنی یک سوره واقعاً بتواند تمیز قائل شود.

وَذُكِرَ فِيهَا الْقِتَالُ

گفته است: بلند شویم، به مقابله با دشمن برویم، بایستیم.

رَأَيْتَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ

یعنی آنها که، الَّذِينَ آمَنُوا، در قلب آنها اختلال است، حُبْ به الدنيا قرار دارد. به این مَرَضٌ می‌گویند.

يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ نَظَرَ الْمَغْشِيِّ عَلَيْهِ مِنَ الْمَوْتِ فَأَوْلَى لَهُمْ

بهتر است آنها بمیرند، فَأَوْلَى لَهُمْ.

يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ نَظَرَ الْمَغْشِيِّ عَلَيْهِ مِنَ الْمَوْتِ

وقتی جدی می‌شود، نَظَرَ الْمَغْشِيِّ عَلَيْهِ مِنَ الْمَوْتِ، مثل این است که چشم فرد از حدقه بیرون می‌زند.

طَاعَةٌ وَقَوْلٌ مَعْرُوفٌ فَإِذَا عَزَمَ الْأَمْرُ

پس زمینه را می‌گویند:

▪ اگر از دین روی برگردانید، دنیا را فساد می‌گیرد.

▪ قطع از **أَرْحَامٍ** صورت می‌گیرد. قطع از **أَرْحَامٍ** صورت می‌گیرد یعنی چه؟ یعنی علمای شما منزوی می‌شوند. **أَرْحَامٍ**، آنهایی که عامل رحمت هستند، پدر و مادرها، علما، آنهایی که صاحب ولایت هستند، آنهایی که متخصص هستند، رابطه‌ی آنها در جامعه قطع می‌شود. قطع **أَرْحَامٍ** اتفاق می‌افتد، فساد عالم را می‌گیرد. بعد از آن اصلاً نمی‌توانید تشخیص بدهید چه کسی دانا است، چه کسی دانا نیست، چه کسی صاحب رحمت است، چه کسی صاحب رحمت نیست.

اگر بنای دینداری نداشته باشید، بنای اتصال به خدا نداشته باشید، ادبیات شما ادبیات ترس یا آن ادبیات اخلاق بدون جهاد باشد، فساد عالم را می‌گیرد. قطع **أَرْحَامٍ** می‌شوید.

أُولَئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ

بعد از آن لعنت همه جا را می‌گیرد.

فَأَصَمَّهُمْ وَأَعَمَّى أَبْصَارَهُمْ

مدرسه‌های شما، بچه‌های شما، زن‌های شما، خانواده‌های شما، نسل شما، نسل شما، نسل نابینا و ناشنوا می‌شود. وقتی می‌گویید: خدا، آنها حسی نسبت به خدا هم دیگر ندارند. رابطه‌ی آنها با خدا دیگر قطع است. خدا را نمی‌بینند. حرف خدا که می‌آید، جذابیتی برای آنها ندارد. اگر اهل جهاد و قتال نباشید این اتفاق می‌افتد.

أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ

أَفَلَا، اول همزه‌ی استفهام می‌آید. پس با این حساب آیا تدبیر در قرآن نمی‌کنند؟ یا بر دل‌های آنها قفل نهاده شده است؟

همه‌ی این مشکلات به خاطر این است که مینا، مینای تدبیر در قرآن نیست. مینا، استفاده از دنیا، بهره‌مندی از دنیا است. اگر من گفتم: مینای نظاماتی که در این حاکمیت دینی می‌سازم فربه کردن دنیای انسان‌ها هست، دین هم هست، دنیا هم هست، آخرت هم هست. برای دنیا و آخرت هم وزن قائل شدم. گفتم: تا دنیای انسان‌ها تأمین نباشد، دین انسان‌ها هم تأمین نمی‌شود. از این حرف‌ها زدم چه اتفاقی می‌افتد؟ فاصله می‌گیرم. دنیا را تأمین می‌کنم، بعد دیگر دین خبری نیست. بعد می‌فهمم اصلاً دین و دنیا دو مقوله بوده‌است. دین در ساختار فکری بوده است. این فرد باید با فکر خود درست می‌شده است. تو نظامات تربیتی باید می‌رفتیم. من نمی‌گویم دنیای انسان‌ها را خراب کنید. می‌گویم دنیای انسان در حاشیه‌ی اوست. اصل، دینداری او می‌شود. دینداری را با هیچ چیز نباید عوض کرد. می‌گویید: مقدمه‌ی دینداری، دنیا داشتن است. می‌گویم: مقدمه‌ی دینداری، ساختار انسان را درست کردن است. انسان را با قرآن مأنوس کردن است. انسان را با وحی... دقت کنید، مقدمه‌ی دینداری دنیا نیست. یا چرا دنیا، تا این دنیا نباشد ما نمی‌توانیم این کار را بکنیم. مقدمه‌ی دینداری توجه به خدا است. شما می‌گویید: اگر دنیا نباشد توجه به خدا نیست. می‌گویم: خیر، تا ساختار تفکر انسان نباشد تا ساختار انسان، ساختار الهی و ساختار ذکر، توجه به او نداشته باشد. یعنی می‌شود یک تعدادی انسان سر داشته باشند، تفکر آنها درست کار کند، دیندار هم باشند؟ آقا می‌شود؟ بله، می‌شود. اما نمی‌شود دین و دنیای آنها فربه شود و بخواهید روی

دنیای آنها دین را بسازید. این نمی‌شود. چرا؟ زیرا مثل این است که دل یک نفر را به چیزی خوش می‌کنید که بعداً می‌خواهید آن را از او بگیرید. شما باید ابتدا تفکر او را درست کنید، نه اینکه ابتدا دنیای او را درست کنید!

أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَىٰ قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا (۲۴)

باید این قلب درست شود، باید ورودگاه قلب درست شود.

نمی‌دانم توانستم منظورم را برسانم یا خیر. اینها انحرافات بوده که در این چهل ساله افتاده است. افکاری بوده که افکار رایج است. البته دارد منسوخ می‌شود، الحمدلله. همه فهمیدند که به این صورت که گفتند نیست. همه‌ی آنهاپی که نظر داشتند، "دنیا را آباد کن که دین آباد شود"، فهمیدند که تبدیل به آقازاده‌ها شد، تبدیل به ساختارهای دزدی و ساختارهایی به این شکل شد. نمائی برای این حرف‌ها بود. در صورتی که وقتی تفکر یک جایی را درست می‌کنید، آن تفکر هم دنیا را به قاعده‌ی خودش می‌سازد، دیگر حرص گونه نیست. قنطره‌ای است، معبری و عبوری است. از همان ابتدا خوشی را برای او ساختید. از همان ابتدا زندگی را با کیف و لذت به او چشانیدید. در این مسیر کسانی هستند که:

إِنَّ الَّذِينَ آتَدُّوا عَلَىٰ آدْبَارِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَىٰ الشَّيْطَانُ سَوَّلَ لَهُمْ وَأَمَلَىٰ لَهُمْ (۲۵)

آنها چه کسانی هستند که ارتداد پیدا می‌کنند؟ آنهاپی هستند که تعارض بین دین و دنیا برای آنها پیدا می‌شود.

ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لِلَّذِينَ كَرَهُوا مَا نَزَلَ اللَّهُ سَنُطِيعُكُمْ فِي بَعْضِ الْأَمْرِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِسْرَارَهُمْ (۲۶)

بسیار جالب است. این به خاطر آن است که آنان به کسانی که نزول وحی الهی را کراهت داشتند، گفتند: ما در بعضی امور از شما پیروی می‌کنیم. در حالی که خداوند پنهان کاری آنها را می‌بیند. یعنی آنها روی فضاهای دیگران آمدند.

قَالُوا لِلَّذِينَ كَرَهُوا مَا نَزَلَ اللَّهُ سَنُطِيعُكُمْ فِي بَعْضِ الْأَمْرِ

به کسانی که به واسطه‌ی دین ناخوش بودند، دست یاری دادند. آنها فکر نکردند که

فَكَيْفَ إِذَا تَوَفَّتْهُمُ الْمَلَائِكَةُ يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَأَدْبَارَهُمْ (۲۷)

زیرا آنها افراد بسیار ترسویی هستند. اگر بنا به ترس باشد، از این باید ترسید. ترس چیز خوبی است، اما این ترس خوب است. آیه‌ی ۲۸ جالب است.

ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ اتَّبَعُوا مَا أَسْخَطَ اللَّهَ وَكَرَهُوا رِضْوَانَهُ فَأَحْبَطَ أَعْمَالَهُمْ (۲۸)

واژه‌ی **كَرَهُوا** یعنی نسبت به آن چه که در توافق خدا است، ناخوش هستند. در توافق خدا چه چیزی است؟ از اول قرآن تا آخر قرآن را بخوانیم، ببینیم خدا نسبت به چه چیزی توافق دارد؟ چه چیزی را دوست دارد؟ **يُحِبُّهَا** خدا کدام است؟ **كَرَهُوا** که خدا آنها را مهر زده است، در حقیقت گفته باید اینگونه باشد، نسبت به اینها ناخوش هستند، احساس می‌کنند اینها نمی‌شود، نمی‌توانند، اصلاً حس خوبی با آن برقرار نمی‌کنند.

اتَّبَعُوا مَا أَسْخَطَ اللَّهَ

مَا أَسْخَطَ اللَّهَ یعنی چه؟ درست مقابل... یعنی هر چیزی که خداوند نسبت به آن سر توافق ندارد، بِأَنَّهُمْ؛ تبعیت می‌کنند. یعنی اگر مثلاً خدا بگوید که من یک چنین مدل زندگی را دوست ندارم، اتفاقاً می‌گویند: این مدل زندگی خیلی خوب است. **أَسْخَطَ** یعنی آن چیزی که در توافق خدا نیست. خدا به آن رضایت نداده است. خدا به خیلی چیزها رضایت نداده است. به بلغم باعورا بودن رضایت نداده است. به خیلی چیزها رضایت نداده، در قرآن هست. باید رفت و دید.

أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ أَنْ لَنْ يُخْرِجَ اللَّهُ أَضْغَانَهُمْ (۲۹)

آنها کینه‌های شتری نسبت به اهل الحق دارند. البته لحن آنها، لحن‌های بدی است. احسنت بر آیه‌ی ۳۱:

وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ حَتَّى نَعْلَمَ الْمُجَاهِدِينَ مِنْكُمْ وَالصَّابِرِينَ وَتَبْلُوَ أَخْبَارَكُمْ (۳۱)

ماجرایی که خدا تعریف می‌کند، رضایت خدا این است. خدا نسبت به انسانی راضی است که مجاهد باشد و راضی نیست، یعنی **سَخَطَ** دارد که نباشد. باید از کوچک و بزرگ شما، از خردسال و بزرگسال شما مجاهد باشید، نه غائب، تا مورد رضایت خدا باشید. از همان اول که بچه‌های خود را که بزرگ می‌کنید، سربند ببندید. از همان ابتدا چفیه به او ببندید. از همان ابتدا او را امام حسینی کنید. رسم جهاد را به ما آموزش بدهید. این می‌شود: **وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ حَتَّى نَعْلَمَ الْمُجَاهِدِينَ مِنْكُمْ وَالصَّابِرِينَ**؛ اگر در هر روستایی رفتید، در هر جایی رفتید، ابتدا آنها را مجاهد کنید.

نگویید: او مجاهد نمی‌شود. یعنی چه نمی‌شود؟ خدا هست. او را با خدا مرتبط کنید. فطرت دارد، او را **الصَّابِرِ** کنید. روی صبر و جهاد، دین می‌نشیند. این را باید بدانید، دین روی دنیا طلبی نمی‌نشیند.

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ

جالبی سوره‌ی مبارکه‌ی حضرت محمد(ص)، شرح این سوره همه نهج البلاغه است. چرا؟ زیرا حضرت امیرالمؤمنین(ع) در یک زمانی حاکم شد که به شدت بین این دو فکر در جامعه یک تضادی به وجود آمد. زیرا یکسری خلفای قبلی بودند. این خلفای قبلی دین و دنیا را در کنار هم چیدند، برای خود قصر درست کردند، کارهایی به این شکل کردند اصلاً دارالاماره درست کردند.

احساس کردند فتوحات زیادی که انجام دادند، کارهای زیادی که انجام دادند. آنها مفهوم **الدنیا** و آخرت را برای افراد جابجا کردند. امیرالمؤمنین(ع) در یک جامعه و فرهنگی وارد شد که دین آنها، دنیا شده است. یعنی فرد جنگ که می‌رود، اگر جنگی که می‌رود در آن غنیمتی نباشد، نمی‌رود. اگر به او حقوق پرداخت نشود، نمی‌رود. اگر برای او کار تعریف نشود، نمی‌رود. بسیار بد است. یعنی یک جایی که باید جنگ برود حساب و کتاب می‌کند که حتماً فتح می‌شود، حتماً غنیمت داشته باشد، یا نداشته باشد. اگر غنیمت داشت، من زن و بچه دارم، نمی‌توانم زن و بچه را رها کنم. دین باید دنیای انسان را تأمین کند دیگر! دین باید خدای انسان را تأمین کند و لاغیر. وقتی که انسان با خدا شد، خدا همه وجود انسان می‌شود. دنیا هیچ است، سراب است. با دنیا نمی‌شود هیچ چیز بدست آورد.

این می‌شود که در آن فرهنگ حقوق‌های نجومی معنی پیدا می‌کند، در این فرهنگ است که مدیر باید حتماً حقوق چندین برابر کارگر و زیردست باشد. معلوم است من می‌روم مدیریت یاد می‌گیرم که دنیای بهتری داشته باشم. نمی‌روم جهاد کنم. مدیر یعنی مجاهد بالاتر، هر چند حقوق نگیرد. جهاد فرهنگ ندارد، دنیا فرهنگ دارد.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَلَا تُبْطِلُوا أَعْمَالَكُمْ (۳۳)

من پس زمینه‌های این سوره را می‌گویم، به جامعه‌ی خودمان کاری ندارم. پس زمینه‌های این سوره را می‌گویم و آیات آن را هم، دلالت‌های آنها را نشان می‌دهم. نگاه کنید اگر یک آیه خلاف حرفی که من گفتم دیدید، بگویید: این آیه‌ای که می‌گویید خلاف حرف شما است. اما هر آیه‌ای که می‌بینید، مؤید می‌بینید. ببینید:

فَلَا تَهِنُوا وَتَدْعُوا إِلَى السَّلْمِ وَأَنْتُمُ الْأَعْلَوْنَ وَاللَّهُ مَعَكُمْ وَلَنْ يَتَرَكُمُ أَعْمَالِكُمْ (۳۵) إِنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهُوَ وَاِنْ تَوَمَّنُوا وَتَتَّقُوا يُؤْتِكُمْ أُجُورَكُمْ وَلَا يَسْأَلُكُمْ أَمْوَالَكُمْ (۳۶)

چقدر این آیات جالب است! **وَلَا يَسْأَلُكُمْ أَمْوَالَكُمْ**، چرا در این بین یکدفعه می‌گوید: **وَلَا يَسْأَلُكُمْ أَمْوَالَكُمْ**؟ این یعنی در ذهن او دارائی خیلی پررنگ است.

إِنْ يَسْأَلُكُمْوهَا فَيُحْفِكُمْ تَبْخُلُوا وَيُخْرِجْ أَضْعَانَكُمْ (۳۷)

اصلاً حالت دارائی، حالت بخل آور است. سپس حالت آن، حالت **ضِغْن** آور است. بعداً واژه‌های آن را مفصل برای شما می‌گویم. **ضِغْن** در این سوره بسیار واژه‌ی مهمی است. **سَخَطَ** واژه‌ی بسیار مهمی است. **كِرَهَ** بسیار مهم است. از آن طرف هم واژه‌های این سمتی دارد. اینها واژه‌هایی است که به واسطه‌ی دنیا و دنیاطلبی در انسان جامع می‌شود. می‌شود فرهنگ، فرهنگ کینه، فرهنگ ناخوشی. به هرکسی می‌رسید حال او بد است، سپس، ناخوشی روی ناخوشی می‌آید. بزرگ‌ترین عطایی که خداوند به یک مملکت کرده است، دین داده است. چرا شما ناخوش هستید؟ به خاطر اینکه وضع مالی ما خوب نیست. خداداری اصلاً معادل ندارد.

بحث سر پس زمینه‌های سوره بود. پس زمینه‌های سوره:

- خداوند یک فکر ناب را نشان می‌دهد که فکر دینداری خالص است.
- در دینداری خالص اتصال با خدا مهم است.
- مهم این است که از پیر و جوان، خردسال و نوجوان را با خدا مرتبط کند و اتصال به خدا را محور قرار دهد.
- آن تفکر خداخواهی و فطرت خواهی انسان را بالنده کند و آن را احیاء کند و انسان را مجاهد در راه خدا بار بیاورد.

نکات پایانی بحث:

بخشی از نگرانی نبود امکانات، به خاطر فرهنگ رایج در عموم مردم است. وقتی یک مرتبه فرد نگران می‌شود. می‌بیند همه به یک مکتبی رسیدند، همه ازدواج کردند، بچه دارند. اما او ندارد، هیچ کدام از آنها را ندارد. بچه ندارد، ازدواج نکرده است، خانه ندارد، ماشین ندارد، عقب افتاده است.

عقب کسی افتاده است که با خدا ارتباط اتصال ندارد و لا غیر. سالم باشید یا مریض باشید، دارا باشید یا ندار باشید اگر با خدا اتصال نداشته باشید، فقیر هستید و اگر به خدا اتصال داشته باشید در هر حالتی غنی هستید خیالتان راحت .

چرا این حرف را می‌زنید؟ علت آن واضح است، به خاطر اینکه شما چند سال در این دنیا هستید؟ هفتاد سال، هشتاد سال بعد از آن چه می‌شود؟ بعد به آن دنیا می‌رویم و آن دنیا چه می‌شود؟ آن دنیا هر کس خدا دارد، اوضاع او خوب است. هر کس هم که خدا ندارد، در جهنم است. این حرف را قبول کنید. چرا این بدبختی را انسان‌ها نمی‌توانند بپذیرند؟ مگر چقدر در دنیا هستید؟ مگر کسانی که در این دنیا آمدند و دیگران را چپاول کردند، چقدر عمر کردند؟! خیلی از آنها مردند، خیلی از آنها در حال مردن هستند. تعدادی که مردند بسیار بیشتر از تعدادی هستند که زنده‌اند. مگر انسان چقدر می‌تواند از امکانات دنیا استفاده کند؟! چه فرقی می‌کند؟! با خدا باشید، نترسید.

با خدا بودن، حضور خدا را حس کردن. **وَالَّذِينَ اهْتَدَوْا زَادَهُمْ هُدًى وَآتَاهُمْ تَقْوَاهُمْ (۱۷)**، احساس حضور خدا را داشتن. چقدر نورانی است! چقدر دارایی است!

تامین دنیا، مقدمه اصلاح تفکر نیست. مقدمه اقتضاء آور است. به عنوان مثال، افرادی که به زندان می‌روند. زندان یعنی جایی که فرد حبس است. یعنی نعمت آزادی ندارد. فرد گنهکار است. حتی ممکن است یک ماه دیگر او را اعدام کنند. روی تفکر خود کار می‌کند و او را متنبه می‌کند. او هیچ چیزی از دنیا ندارد. اصلاً محکوم به اعدام است. یعنی به معنی واقعی دنیای او صفر است. روی تفکر خود کار می‌کند، او را متنبه می‌کند. دین روی تفکر می‌رود. شما می‌گویید: به هر حال او باید یک چیزی بخورد تا حرف من را بشنود؟ یک قوتی داشته باشد.

در آن حد خدا به همه داده است، وگرنه می‌مردند. یعنی آن حدی که حد قوت لایموت است را همه دارند. نمی‌گوییم از همان اول هر جا رفتیم از خدا و پیغمبر(ص) حرف بزنیم. خود ما در خیلی از مناطق که می‌رویم، ابتدا روی سازندگی می‌رویم. آن هم نه به دلیل اینکه دنیای آنها را بسازیم، تفکر آنها را بسازیم، سازندگی. برای آنها درخت می‌بریم. القاء دنیا نمی‌کنیم.

القاء حرکت، عمل، عمل صالح، خدا خواهی، مهربانی. اینها آخرت است، اینها دنیا نیست. بعضی‌ها اینها را دنیا می‌گیرند. مصادیق آخرت یعنی هر جایی که رحمت است، هر جایی که احیای نعمت است، این آخرت می‌شود. اگر منظور این است، درست است. اگر منظور این باشد که شمارش پول، پول داشتن، مواردی از این قبیل، اینها مصادیق دنیا است.

آن چیزی که الان در مورد فرآیند شناسی طیب می‌گویید، اینها همه بسترهای زندگی طیب، طیب سازی، اینها همه از مقوله‌ی دنیا نیست، از مقوله‌ی آخرت است و از مقوله‌ی فراهم ساختن اقتضای تفکر است.

برای کمرنگ کردن فرهنگ دنیاطلبی اولاً مرگ یادآور بسیار خوبی است. از نظر مطالعه، مطالعه قرآن و نهج البلاغه بسیار خوب است. از جهت مطالعات عینی، دیدن شهداء بسیار خوب است. فرهنگ شهداء و فرهنگ جهاد باید غلبه پیدا کند. احترام پیدا کند. شهداء ارج نهاده شوند. خانواده‌های شهداء روی سر ما جا داشته باشند. به مجاهدین ارزش داده شود. زندگی جهادی در اولویت ما باشد. زندگی‌های جهادی اولویت شود. نشست و برخاست با انسان‌های متمول خاص، طرد شود. به گونه‌ای باشد که یک نفر به طور خاص متمول است به نحوی کناره‌گیری شود نه اینکه بگوییم مال... مگر اینکه او اهل جهاد باشد. دارائی خود را در راه جهاد بدهد. می‌گوییم نشست و برخاست با انسان‌های متمول، انسان را دنیا طلب می‌کند.

در مورد روایاتی نظیر اینکه " از دری که فقر بیاید ایمان از در دیگر بیرون می‌رود. " اولاً اینها روایت‌های تأکیدی هستند که انسان‌ها مراقب ضعف انسان‌های پیرامون خودشان باشند. از این روایت‌ها زیاد است. شما می‌خواهید فقر را از بین ببرید، خیلی کار خوبی می‌کنید. فقر را از بین می‌برید جای آن چه می‌گذارید؟ تفکر کردن. می‌گوید: ما دیگر کاری به اینها نداریم. باید فقر آنها از بین برود. دنیای آنها باید تأمین شود، دیگر تفکر آنها با خودشان. وظیفه‌ی ما فقط تأمین مایحتاج آنها است. ما نمی‌توانیم این حرف را بزنیم. چرا شما گفتید وظیفه‌ی ما فقط تأمین مایحتاج آنها است دیگر بقیه آن با خودشان، دلیل آن چیست؟ می‌گوید: انسان دوستی .

انسان یعنی انسان دیندار، نه انسان بی‌دین. انسان بی‌دین یعنی انسان جهنمی . انسان دوستی یعنی انسان دیندار دوستی. انسان را باید با جهت او دوست داشته باشید . چرا نباید جهت را لحاظ کنیم؟ چرا بعضی‌ها اصرار دارند بگویند: خود انسان‌ها تشخیص می‌دهند؟ چرا نباید انسان‌ها را در تشخیص دادن کمک کرد؟ مگر انبیاء برای کمک نیامدند؟ چگونه شما یک انسانی را برای مایحتاج او کمک می‌کنید که اگر نکنید، **أَرَأَيْتَ الَّذِي يُكَذِّبُ بِالْإِيمَانِ (۱)** می‌شود. **وَيَمْنَعُونَ الْمَاعُونَ (۷)** می‌شود. بله طبق آیات قرآن شما **وَيَمْنَعُونَ الْمَاعُونَ** نباید بکنید. ولی چگونه به آن اعتنا دارید، ولی **الْمَاعُونَ** او را تفکر نمی‌دانید، دینداری نمی‌دانید؟ چگونه شما این را نمی‌دانید، به من اثبات کنید که چرا کار شما درست است؟ می‌گویید: این را دیگر گذاشتیم برای تشخیص خود افراد. الله اکبر.

نشانه‌ی اتصال با خداوند انتقال صفات و اسماء اوست. کسی نمی‌تواند بگوید: من به خدا اتصال دارم، رحمت خدا از او جاری نباشد. حالا می‌گویید: رحمت خدا چیست؟ ما در کتاب بیش از سی حالت رحمت را گفتیم. از روایات آن را در آوردیم. آنها، آن نشانه می‌شوند. **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ**، اسم **اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ**. نشانه‌ی تقوا یعنی جاری کردن رحمت و هدایت. اگر رحمت از شما جاری شد، چگونه ارزیابی کنیم که واقعاً با خدا...؟ رحمت یعنی اینکه یک رحمت داریم، آن طرف آن لعنت است. یعنی جریان صفت‌های خدا است. خدا از چه چیزی خوشش می‌آید؟ خدا از دروغ خوشش می‌آید؟ خیر. خدا از بی انصافی خوشش می‌آید؟ خیر. خدا از کمک کردن به دیگران خوشش می‌آید؟ بله. خدا از سلم خوشش می‌آید؟ بله. خدا از گذشت خوشش می‌آید؟ بله، اهل تقوا و المغفره.